



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۵/۰۸



عزیز الله کهگدای

یادداشتهای حافظ نور محمد کهگدای

قسمت ۴۳

از اشارات میرزا صاحب اصفهانی:

بروز ۱۷ حمل ۱۳۳۵ ش درباغ مرحوم حاجی محمد افضل خان واقع بینی حصار به دعوت آقای گل احمد فرید مدیر مجله تعلیم و تربیه برای تماشای شکوفه وتبرک قدوم بهار جمع شده و دربرنده این باغ که شرف به حوض است مجلس ادبی داشتیم.

رفقای این دعوت جناب ملک الشعراء استاد بیتاب ، آقای عبدالرحیم جان رحیمی ، حافظ محمد اکبر فارغ ، آقای محمد امین عامل و آقای گل فرید بودند .

آنجا که دور از حوادث روزگاری چند فارغ نشسته و در صحبت جناب فضائل مآب بیتاب صاحب همراهی شکوفه و گل های نوروزی عرض حال می نمودیم و به تعریف این فصل به اشعار استادان توسل می جستیم . یکی گفت که در هفته های دیگر طبعاً جوش شکوفه خواهد بود ، بیاید تا در هر جمعه در باغ های شکوفه دارخاص برای تماشای جوش شکوفه جمع شویم ومعنی جمع وجوش را دریابیم . دیگری فرمود اگر غم روزه نمی بود این فرمایش درست و بجا می بود زیرا ، امروز ۲۵ شعبان است و جمعه دیگر دوم رمضان خواهد بود. آقای رحیمی که با هزاران غمخوار جمعیت هستند فرمودند:

سبک زسینه ما ای غبار غم برخیز ز همنشینی ما میکشی الم برخیز

چون کلیات مطبوع صائب علیه الرحمه حاضر بود ، من گفتم: همه با خاطر جمع بنشینید تا تمام غزل برخیز برخیز را بخوانیم ، در صفحه ۵۰۸ این غزل را پیدا و برهر فرد او تبصره ها کردیم درست ۱۲ دقیقه کم ۱۲ بجه بود که بیت ذیل خوانده میشد:

گرفت دامن گل شبنم از سحر خیزی ز گرد خواب بشود دست و رو تو هم برخیز

باخواندن این فرد ناگهان زمین درجنبش وتکان شد و یک تکان زلزله به شدتی بود که تصور کردیم دیوار برنده از هم پاشید لهذا همه برخواستیم و اشاره حضرت صائب معنی برخیز را دانستیم .

شبی با حضرت بیدل

شب گذشته مقرون ۳ بجه شب دفعتاً خواب از چشم من پرید ودر آن دل شب بمطالعه نسخه قلمی میرزا بیدل پرداختم آنوقت بود که شوق مرا بسوی استنساخ این نسخه سوق میداد وهوش طول وعرض این محیط اعظم را دیده همچو غریق دست و پا میزد. مع الحدیث گاهی بالب خاموش همراهی خود گپ میزدم و زمانی از عذوبت کلام وصنائع لفظی این مثنوی معنوی از حیرت به محجوبیت میرفتم . حال من در آن نیمه شب به دست و پا گم کرده میماند که درطلسم حیرت گرفتار و یا در محیط اعظم غرق شده باشد .

عجالتاً از بین این محیط کهری چند دست و پا توانستم که عبارت از همین زیادتی قسمیات بود وبه رد قسم شما هم آنرا برای بار اول آویزه گوش میسازید. این هم ناگفته نماند که مقابله ونقل این قسمت هم تا نزدیکی صبح وقت گرفت و بعد آن از قسمت بد خواب رفته یعنی هم نماز از دست من رفت و هم فیض سحر را نیافتم . ختم سرگذشت وختم طعام یکجانشد و بلا فاصله بخواندن مابقی قسمیه شروع نمودم اتفاقاً در دوبیت اول که بعد طعام خوانده شد به حال من ذیلاً اشاره شد:

بهوشی که خفتست در بیهشی به حرفی که دارد لب خامشی
به محجوبیت شوق حیرت اثر که نه شام داند نه فیض سحر

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولۍ

بدین صورت روح جناب میرزا بیدل ملتفت احوال بوده وگویا برتأثر من از محرومیت فیض سحر قسم یاد کردند.

الهام حضرت بیدل:

از آنجا که ارادت من به حضور عارف ربانی و ابن عربی ثانی یعنی بیدل للاثانی از سالها استوار است خواستم در ۳ صفر ۱۳۷۵ ق سالگره دو صد و چهل رحلت شان را بگیرم و اگر در آن روز مثل سردار فیضی زکریا دوم فیوضاته نذر ارواح مقدس آن فیض قدس نتوانستم مانند هاشم شائق طاب ثراه آب و آتش مختصری در کلبه مختصر خویش ترتیب و افوض امری الی الله گفته چندی از رفقا را به استماع قصائد فیوض شان دعوت بدهم تا از فیض الهامات شان مستفیض گردم .

چون در این سال سوم صفر الخیر یعنی روز رحلت آن محیط عرفان برخصتی تصادف نمی کند و خودم نیز باهمه بیتابی از کار فارغ نمی شوم ، به مشوره آقای رحیمی دعوت سالگره را بروز جمعه آن که پنج صفر باشد مقرر داشتیم و از جمله دانشمندان همان دوسه نفری را که مانند مولید ثلاثه و چهار عنصر رکن کین محافل بیدل خوانی هستند اطلاع دادم که با طاهر بدخشی ، عامل، قاری شرف و اخگر تشریف آورده این محفل یاد و بود را که هشت نفر خواهد بود هفت سازند.

به ترتیبی که عرض کردم که محفل سالگره از ۳ صفر عجاتاً به ۵ صفر تاخیر یافت ، باز هم در سوم صفر تمیناً خواستم تن تنها و نزد خود پاره از آثار حضرت میرزا را مطالعه نموده برای محفل سالگره اندکی خود را پیش بین گردانم ، لهذا کلیات را بطریق فال کشوده و در دل خود گفتم در هر جای صفحه که چشم افتاد همان را خوانده و برای اقدام خود تقاول میدانم . چون کتاب بیدل را باز کردم چشم بدین غزل افتاد :

رشته هست که لب می گزد از گفتن سال
کاروان هاست در این دشت خموشی دنبال
مردم از کام و زبان عرصه کوس است و دوال
تب این کوه به جز سنگ ندارد تب خال
زنگی از داغ جبین سوخت به آرایش خال
ای نهال ادب از ریشه مکن قطع وصال
عرق شخص ز آئینه نریزد تمثال
بوالهوس یک دو سر مو به خیالات ببال
چون بمعراج رسد طالب نقص است کمال
رنگ در دعوائ پرواز ندارد پر و بال
تا ز سعی قدمت سایه نگردد پامال

عشرت سالگره تا یکی ای غفلت فال
بگزر ای شمع ز تشویش زبان آرای
دعوی عشق و هوس عام فتاده است اینجا
دل سخت آئینه آتش کبر و حسد است
سعی مشاطه غم زشتی ایجاد نخورد
خاک رهیست بهاری که چمن ها دارد
انفعال من و تو بادل روشن چه کند
عالم است این به غرو تو که می پردازد
مه پس از بدر شدن سعی هلالش پیش است
عشق بی خود ز خودم میبرد و می آورد
به که چون شمع بسر قطع کنی راه اب

دیده شوخ نگاهان ز حیا بی خبر اس

چه کند «بیدل» اگر نگذرد آب از غربال

با مطالعه این غزل معنی سالگره را دانسته و بر عترتی که عین غفلتست پی بردم ، فلذا در روز پنج صفر بعد از عرض این تقاول غزل مذکور را بحضور حاضرین و سامعین خوانده و به ارواح غائبین و مجالس سالگره دعای خیر خواندیم .

پایان